

يك جستار خواندنی از بیژن نجدی:

سومین درك انسان

بیژن نجدی را اغلب با مجموعه داستان کوتاه «یوزپلنگانی که با من دویده‌اند» می‌شناسیم؛ اما بیژن نجدی اول شاعر بود و شاعر هم ماند. نثر آهنگین او و قصه‌های فریبایش ردپای شعر را میان کلمات نشان می‌دهد.

جریان شعر در داستان‌های او هم جریانی به‌شدت زیبا راه انداخته است.

نجدی جستاری نوشته با عنوان «سومین درك انسان» که در آن شعر را متعالی‌ترین شکل از رنج انسان می‌داند.

در ادامه این جستار را باهم می‌خوانیم:

اولین درك انسان از آتش، دست زدن به آن و سوختن است یعنی احساس سوختن با تماس مستقیم. مرحله بعد درك از آتش آگاهی است نسبت به تجربه قبلی. یعنی ما آتش را می‌بینیم و بی آن که به آن دست بزنیم، می‌دانیم که می‌سوزاند. مرحله سوم درك آتش «شعر» است. یعنی اگر بتوانید بی آن که آتش در حضورتان باشد، با تفکر به آن، در نوك انگشتان‌تان چنان سوزشی احساس کنید که ناگزیز شوید دستهایتان را زیر شیر آب بگیرید، به يك لحظه شاعرانه از حیات، بی‌یاوری کلمات دست یافته‌اید.

حالا می‌توانید این درك سوم را تعمیم دهید از آتش به رنج دیگران، به تاریخ سرزمین‌تان، به کشتار در فلسطین، به آزادی، به تدفین‌های دسته‌جمعی در

هرزگوین... تا اینجا شعر نیازمند «کلمه» نیست،
متعالی‌ترین شکل از شرافتمندانه‌ترین رنج انسان
است.

مطالعه آثار حیات و بررسی رویاها، کابوس‌های
انسان غارنشین، و روانکاوی طرح و شکل‌های
کنده شده بر سنگ ثابت می‌کند حتی پیش از
پیدایش خط و زبان، بشر هر سه مرحله درک را
تجربه کرده است.

نقش‌هایی روی سنگ که انسانی را با بال‌های
پرنده‌گان بر پشت و پاهای گوزن و نیمرخ انسانی
نشان می‌دهد، عینیتی است از همان درک سوم.

مگر رنج و عشق زاییده خط و کلمات است که بنیان
شعر بر واژه باشد؟ آیا میزان درک از خداوند متکی
است به این که نوشتن کلمه «خداوند» را یاد گرفته
باشیم؟

اما بسیار طبیعی است که بعد از تکامل زبان و پیدایش خط، انسان تلاش کرده باشد که آن «سومین درك» را بنویسد. از این جا به بعد است که دیگر شعر ظاهراً مستقل از زمان نیست. یعنی شعر به كمك «کلمه» عینیت‌اش را به ثبوت می‌رساند.

به زبان ساده‌تر اصولاً هر نوع درك از پستی‌ها و زیبایی‌ها الزاماً نیازمند واژه نیست، ولی با واژه می‌توان به درك، ساختمان داد.

فرم و محتوا بحثی فلسفی و آکادمیک است، ربطی به شعر ندارد یا لااقل به لحظه سرودن شعر ارتباط ندارد.

دو نوع نگرش در همه هست. شاید در بعضی از شاعران هم باشد.

عده‌ای با تفکر استقرایی به اطراف‌شان نگاه می‌کنند و می‌خواهند با شناسایی جزء و تجزیه و تحلیل جزء به جزء به دریافتی از کل برسند و عده‌ای هم قیاسی می‌اندیشند.

يك حکم کلی را قبول می‌کنند و یا آن را ثابت می‌کنند، و بعد آن را برای هر جزء قبول دارند.

هر دو شیوه از ارزش‌های علمی برخوردار است، شعر به عنوان «سومین درك» از آن‌چنان رنجی زاییده می‌شود که شاعر را هنگام شعر گفتن، از هر دو آزاد می‌کند: هم از فرم و هم از محتوا.

هستند شاعرانی که معتقدند فرم، تجلی شعر است که به نظر من فرم‌گرایی فقط نوعی از اندیشیدن است؛ که با نگاه کردن به يك سیب می‌خواهند به دریافتی از طعم و بوی آن برسند، به كمك واژه می‌خواهند

به «حس و درك» راه یابند. هیچ اشکالی هم ندارد ولی به نظر من این با «جوهر شناخت» تعارض دارد. با این همه کسی نمی تواند مانع تلاش این گروه بشود.

حجم در تعریف هندسی خود دارای ابعاد است، پس درون و بیرون دارد. حال آن که فضا این طور نیست. هر نقطه از فضا درون و بیرون است. یعنی هر نقطه آن می تواند در يك لحظه هم درون باشد و هم بیرون.

شعر حجم، به نظر رؤیایی یکی از سرشناس ترین شاعران شعر حجم، فراگریختگی از طول و عرض و ارتفاع و شناور شدن در انقباض و انبساط روح هستی است که شاعر به «کمک کلمات» خودش را در جریان آن قرار می دهد.

نوعی نگاه به طبیعت و اشیا و کلمات است که به اعتبار کشف فرم و شناختن استعداد واژه، در تمیین درون و بیرون، می‌خواهد از حجم بگریزد.

شعر فضایی رؤیایی، بیرون رفتن از حجم است، نه ماندن در آن، یاری گرفتن از فضاهاى پنهان کلمات است که اولین نتیجه آن فراموش شدن انسان است.

این است که شما در اشعار شاعران حجم خصوصاً رویایی، نه تاریخ را می‌بینید نه هویت تاریخی را.

با این همه، شعر رؤیایی سرشار از اشتیاق برای شناخت است. ولی چون او در مانیفست شعر فضایش، قادر به انتقال سوز و ساز مشتاقانه‌اش نیست، طرفدارانش را به سویی می‌فرستد و خودش به سویی دیگر می‌رود و این به اعتقاد من نوعی بحران در شعر است ولی نباید از آن هراس داشت.

بحران واقعی زمانی در شعر به وجود می آید که چشم و گوش و ذهن مردم، فقط به يك نوع شعر خو بگیرد.

بحران همان بود که سالهای پیش از انقلاب داشتیم، که عده‌ای به سبب دیدگاه مارکسیستی خودشان سپهری را شاعر نمی دانستند.

بحران این است که به بهانه مدرنیسم، اشعار استوار بر مبنای اعتقادی و عرفانی در جامعه‌ای نفی شود، فرهنگ هر جامعه بر آیند رفتارهای اجتماعی است. اگر این رفتارها به نوعی خاص محدود شود بحران به وجود می آید.

اصلاً بستر هنر آزادی است و هیچ کس نباید و نمی تواند به دلیل علاقه‌اش به شعر سپید ارزش غزل‌سرایان و یا شعر آرمان‌گرای بعد از انقلاب را نادیده بگیرد.

با این همه نمی‌دانم شعر چیست و شعر خوب کدام است.

من برای دوست داشتن يك شعر خوب هیچ دلیلی ندارم. همان‌طور که بدون دست‌زدن به آتش در نوك انگشتان احساس سوزش می‌کنم. باور کنید نه شاعرم، نه داستان‌نویس، فقط ادبیات سرزمینم را بسیار دوست می‌دارم.

نقل از کتاب «شعر چیست» گردآوری عزیزالله زبیدی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰